



چند معنایی واژه تبیین^۱

برگردان: مرضیه مهرابی

را در بر بگیرند، تولید کند. برداشتهای دیگر تنها بخشی از این برنامه بلند پروازانه را پوشش می‌دهند.

- رویکرد دوم که زبانی و به ویژه متن‌شناسانه است، وجوه گوناگونی که کاربرد اجتماعی برای یک قالب زبانی مشخص، غالباً وجه واژگانی آن، تولید می‌کند را مورد توجه قرار می‌دهد و به چیزی که شبیه به گزاره تبیینی یک واژگان‌نامه است می‌انجامد. به بیان دیگر، این رویکرد فراهم آوردن مجموعه‌ای از تبیینها و توضیحاتی، که مثال‌هایی درستی آنها را نشان داده است، را در دستور کار دارد.

- رویکرد سوم، مانند رویکرد اول، گزاره‌ای واحد تولید می‌کند که هدفش تعیین مرز معنایی واژگان است و منع تمام کاربردهای دیگر آن. این نظریه که در گفتمان نظری رایج است، نه تنها در حوزه‌های نظری علوم بلکه در ساختن اصطلاحات حرفه‌ای (به ویژه اصطلاحات حقوقی) و همچنین در گفتمان سره‌گرایانه به کار می‌رود. این تبیین ایجاد یا تجویزی در ذات خویش مخالف چند معنایی واژگان است و داده‌های زبان‌شناسی، که علم مشاهده است، را نقض می‌کند.

به نظر می‌رسد که امروزه، تنها رویکرد گونه‌دوم است که با کاربرد گزاره تبیین در مورد واژگان‌نامه‌ها سازگار است.

این تمایزات نخستین نشان می‌دهد که تا چه اندازه رویکردها به مقوله تبیین می‌توانند متفاوت باشند. از آن گذشته، خود واژه تبیین هم، مانند معادل‌های آن در دیگر زبانها، می‌تواند مبهم باشد. این ابهام از چند جنبه قابل بررسی است و دلیلش هم تنها بسیاری گونه‌های تبیین نیست. حتی بدون گفتگو درباره‌ی جوهره این عمل معناشناسانه و نشان‌شناسانه می‌توان گفت که موضوع آن موضوع روشنی نیست. نظریه سنتی تضاد تبیین واژگان و تبیین چیزها، که به ویژه در قرون ۱۷ و ۱۸ م. رایج بوده است، هیچ رضایت بخش نیست. تفکیک‌پذیری آن در مقوله‌ای واحد که ریچارد ربنسون ۴ تبیین «واژه - چیز» می‌نامد هرچند ضروری است، اما در این نگرش هنوز «واژه» و «چیز» شدیداً در پیوند

می‌توان برای خود واژه تبیین^۲ چندین گونه تعریف کرد. برای نمونه، می‌توان آن را تلاشی، با هدفی هستی‌شناسانه، دانست که برای توصیف جوهره برخی کارکردهای منطقی- زبانی، که برای انتقال بسامان نشانه‌های زبان ضروری‌اند، دانست. این نگرشی ارسطویی است که به «گفتمان محدوده‌ها»^۳ می‌پردازد و در فرانسه به *définition* ترجمه می‌شود. به بیانی ساده، می‌توان سعی بر توصیف مدلول دسته‌ای از واژگان نمود که در زبانهای طبیعی معادل دارند؛ به لاتین *definitio* (یا *finitio*)، به فرانسه *définition*، به آلمانی *Bestimmung* و غیره. این توصیف باید به گونه‌ای باشد که با مجموعه‌ای از کاربردهای مشهود واژه در دوره‌ای مشخص هماهنگی داشته باشد و واژه را از دیگر مجموعه واژگان همان زبان متمایز کند، به ویژه از تمام واژگانی که معنایی نزدیک به آن واژه دارند. در این توصیف می‌توان به تحلیل ریخت‌شناسی ریشه واژه پرداخت یا از آن فاصله گرفت. در نگاه ریخت‌شناسانه، واژه‌ی فرانسه *définition* به واژه لاتین *de-finitio* باز می‌گردد که از *finitio* و از *finire* و سپس از *finis* و غیره گرفته شده است. می‌ماند این که گاهی مفهوم یا دریافت نسبتاً دقیق و در تقابل با کاربردهای پیشین واژه‌ای را در ذهن داریم و می‌توانیم توصیفی مشابه آن واژه تولید کنیم، اما توصیفی تجویزی و آمرانه که عموماً پیش از گزاره‌هایی چون «تبیین برای من در این جا ...» [به این معناست] قرار می‌گیرد. نتایج این رویکردهای گوناگون، در حوزه آنچه ما به گونه‌ای مبهم تبیین می‌نامیم، آشکارا متفاوت خواهند بود؛

- رویکرد اول که فلسفی است می‌تواند گفتمانی متافیزیکی، به صورت اجزایی از مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقی که مدعی‌اند می‌توانند هم‌زمان مفهوم واژگان، عبارات و طبیعت تصورات کلی مربوطه و همچنین ماهیت «چیزها» (اشیاء، پدیده‌ها و کردارها)

با یکدیگرند. جایگزین کردن «واژه» با «نشانه ثابت یک زبان» و «چیز» با «مرجع چنین نشانه‌ای» بسط سودمندی است، اما مشکلی را بر طرف نمی‌سازد.

نخستین ابهام این است که، در عمل، تبیین یک واژه یا یک نشانه ثابت در یک زبان (طبیعی یا ساختگی) به دو گونه انجام می‌یابد؛ یا نشانه‌ای در ارتباط با نشانه‌های دیگر زبان تبیین می‌شود (برای نمونه می‌توان از تبیین هم معنایی تشریحی ۵ نام برد که مناسب تبیینی واژگان نامه ایست)، یا این نشانه با نشانه‌های یک زبَرزبان ۶ ساخته‌شده تبیین می‌شود که این تبیین می‌تواند موضوع علوم، گاه فلسفه و یا هر نظریه‌ای باشد که دغدغهٔ واژگان تخصصی خود را دارد.

دومین ابهام به هدف عمل تبیین مربوط می‌شود. این هدف می‌تواند در حوزه‌های دانش، فلسفه، منطق، معناشناسی، واژگان‌نامه‌نویسی و واژگان تخصصی و در درون هر یک از این حوزه‌ها، بنا به نظریه‌ها و کاربری‌های آنان، بسیار متغیر باشد. آیا مسئله نشان دادن وجود، جوهره، چیستی موضوع مورد اندیشه است و یا نشان دادن موجود (به جای وجود) مستقل از ذهن اندیشنده به زبانی عقلانی؟ این برنامه‌ای از ارسطو بوده که رئالیست‌های قرون وسطی بر آن تأکید ورزیده‌اند و غالباً از حوزهٔ متافیزیک سر برآورده است. ارجاع ما امروزه ما بیشتر به برنامهٔ رواقی ۷ است، برنامه‌ای که اندیشه‌های مدرن، از ابتدای قرن ۱۷م، احیا کرده‌اند. آیا مسئله، در سطح ساده‌تر آن، مربوط به ایجاد شبکه‌ای از هم معنایی‌های تشریحی است که قادر باشند برای یک استفاده‌کنندهٔ کم و بیش معین، معنی و یا کاربردهای واحدهای واژگانی را، آن گونه که ویتگنشتاین ۸ ابراز داشته است، روشن سازد؟

وجود دستور کارهای دیگری هم در میانه این دو قطب امکان‌پذیر است و بسیاری از آنها بررسی شده‌اند. همچنین می‌توان از تضاد کارکردی میان دو گونه تبیین گفت: الف. تبیین توصیفی وضعیت موجود که کاربرد جاری، همگانی و تأیید شده در نظم اجتماعی را می‌پذیرد. در این مورد نشانه‌ها بنا به کاربردها در جامعه تبیین می‌شوند، و ب. تبیین سازندهٔ مفهوم (در معنای کانتی آن) که یکی از اهداف آن می‌تواند ساختن علمی زبانی «خوش پرداخت» و حتی زبَرزبانی ۹ برای زبان طبیعی باشد، یا در نگاهی زیباشناسانه، «دادن معنایی سره‌تر به واژگان یک قبیله» باشد.

در دومین گونهٔ تبیین که تبیینی ایجاد، تجویزی و قراردادی است، نام‌گذاری موضوع مورد اندیشه‌ای باشد که بی‌ابهام فرض شده و در زبان طبیعی بیان شده است، آن هم کمک نشانه‌هایی که با موضوع یاد شده تطابق دارند و خود نیز ابهامی ندارند. چنین است هدف برخی از تبیین‌های واژگان تخصصی. نمونه‌های تاریخی تحسین برانگیزی برای این روند می‌توان یافت که یکی از بارزترین آنها بی‌شک شیمی جدید است که گسترشش به واسطهٔ واژگان تخصصی بوده است و در درون آنها؛ برای نمونه می‌توان از آثار لاوازیه ۱۰ و گیتن دو مروو ۱۱ نام برد. توجه کنیم که بنا به نظریه‌های صورت‌نگار، فرضی-قیاسی، تجربی و استقرایی (که می‌توان با آنها فهرستی از واژگان تخصصی را تنظیم کرد) و نظریه‌هایی که صورت‌نگار نیستند و تا اندازه‌ای تابع مشاهده و استقرا می‌باشند، (علوم) که انعطاف‌پذیر نامیده می‌شوند و در فراگیرترین سطح آن فلسفه جای دارد) جوهره و هدف این گونه

تبیین‌ها متفاوت خواهند بود. تبیین واژگان در حوزه‌های فنون و مؤسسات اداری که کاربردی و اختیاری‌اند با دیگر تبیین‌ها بسیار متفاوت می‌باشند و با این حال در حوزهٔ واژگان تخصصی جای می‌گیرند و این بدان معناست که بخشی از پیکرهٔ تبیین‌اند.

این تبیین‌های سازنده دریافت‌ها و یا تجویزی به یکی از خصوصیات شناخته‌شدهٔ زبان، یعنی اختیاری بودن نشانه، توسل می‌جویند. این خصیصه، همان گونه که برخی از فلسفه‌های صورت‌نگار آن را نشان می‌دهند محدودیت‌ها و بهبودگی‌های اجتماعی خود را دارد. از این محدودیت‌ها لوپس کارل ۱۲، در فصلی معروف در داستان «آلیس در گذر از آینه» ۱۳ می‌گوید. از این متن، که گفتگوی بین آلیس و هامپتی - دامپتی ۱۴ را شرح می‌دهد، اغلب برای روشن ساختن عدم امکان یک تبیین کاملاً آزاد ذکر می‌شود. به یاد داریم که شخصیت خیالی هامپتی - دامپتی با صورتی انسانی، از واژهٔ glory در حالی که به آن ارزشی غیر منتظره می‌دهد استفاده می‌نماید «There's glory for you» که به نظر می‌رسد «یک دلیل قاطع و جالب برای شما وجود دارد» ۱۵ معنی بدهد. کمتر اشاره شده است که این جا هامپتی - دامپتی قوانین معناشناسانه را رعایت کرده و [در نتیجه] تنها به افزودن فراوان واحدهای معنایی ۱۶ به یک مفهوم انعطاف پذیر بسنده کرده است. بیانیهٔ ستیزه‌جوی او را به خاطر داریم: «هنگامی که من واژه‌ای را به کار می‌برم این واژه دقیقاً همان معنایی را دارد که من برایش انتخاب می‌کنم.» آلیس چنین پاسخ می‌دهد: «پرسش این جاست که آیا شما می‌توانید واژگان را وادار به گفتن چیزهای متفاوت کنید.» که این جواب معروف را به دنبال دارد: «مسئله این است که بفهمیم چه کسی فرمانروا است. فقط همین.» در این جا می‌توان بیانیه‌ای در برابر سنجه‌های قدرتمند کاربرد و اختیار گروهی مشاهده کرد: در حقیقت خشونت و زبان ناروشن در «طن اجتماع» هستند. در این بیانیه باید رنج دودگسن (Dodgson) روحانی، منطق دان و ریاضیدان را دید که، به دنبال دیگر هم‌میهنان خود هابز و لاک، شاکی ابهاماتی است که در زبان‌های طبیعی دارند و بی‌وقفه افزایش می‌یابند.

نباید ادامهٔ فصل را از یاد برد. همچنان که در کراتیل افلاطون ۱۷ هم آمده است، هامپتی - دامپتی می‌خواهد تمام، از جمله نامهای ویژه، نامها دارای معنا و تنها یک معنی باشند. در حقیقت نام خود او نشان دهندهٔ هیکل است: hump - «قوز». back «قوزی» و dump «توده» یا «کپه» را نشان می‌دهد و dumpy فردی «چاق» و «کوتاه» را توصیف می‌کند. در مقابل، او می‌گوید: «آلیس نامی احمقانه است! [...] با نامی چون نام تو تقریباً می‌توانی هر اندامی داشته باشی.» در این جا به اوج پیوند معنی و نشانه اشاره شده است نه به اختیاری بودن نشانهٔ زبانی. هامپتی-دامپتی شخصیتی افراطی و متناقض است و این شخصیت را خودش، پس از بیان این که او فرمانروای معنی و همچنین تبیین است، به خوبی نشان می‌دهد. هامپتی-دامپتی در توضیح واژگان مبهم شعر دشوار سخن نامفهوم ۱۸ به آلیس، با اشاره به «واژگان ادغامی» ۱۹ که مفهوم پذیرفته شده‌ای در واژگان شناسی امروزه است، این هنر را با شیوه‌ای بسیار منطقی و آموزشی به کار می‌برد. این متن غنی همگی وجوه تبیین را از

نظر می‌گذراند و هم‌زمان پیوند آن را با کاربرد روزمره و با ساخت و انتقال معانی جدید گوشزد می‌کند و [نشان می‌دهد که] هر کرداری را فرجامی است متفاوت؛ یافتن معنی در حوزه کاربرد (هامپتی - دامپتی دقیقاً یک متن‌شناس است چرا که به بررسی متن می‌پردازد و آن را توضیح می‌دهد) و اختصاص دادن ارزش دقیق مفهومی به نشانه‌ها، خواه با ساختن آنها (واژه جدید و «زبان ویژه علوم») و خواه با استفاده از نشانه‌هایی که وجود دارند. در واقع، شخصیت داستان کارل این کار را با شیوه‌ای جامعه‌گریز و خنده دار انجام می‌دهد.

۱. تبیین، منطق و زبان

این را بسیاری از فیلسوفان پیش از لوئیس کارل از خود پرسیده‌اند. پاسکال نیز در کتابچه معروف خود «در باره مفهوم هندسه» ۲۰ (این عنوان درباره «مفهوم ریاضی» است) میان دو گونه تبیین تمایز قایل می‌شود: یکی «تبیین نام» که شامل نهادن آزادانه نامی است «بر چیزها یی که به وضوح با عبارات آشنا نشان داده‌ایم» و تبیین دیگر که برای واژه، معنی رایج آن را در نظر دارد «با این ادعا که این قالب را با همان چیز [معنی رایج] تطابق داده است». در همین راستا، پاسکال درباره فهم مقوله زمان نشان می‌دهد که با ادعای این که معنی با ارجاع به کاربرد موجود از یک واژه تبیین می‌شود، گزاره‌ای تولید می‌کنیم که «ابداً آزاد نیست ولی در معرض تناقض است». در نظر پاسکال، تبیین درست نخستین تبیین است. تبیینی که او آن را «آزاد» یعنی «اختیاری»، «روا» و «هندسی» یعنی «منطقی-ریاضی» توصیف می‌کند. این تبیین، که به همسان‌سازی دریافت «چیزی» شناخته شده و دادن عنوانی به آن است، محدودیت‌های مطلق خود را دارد و با آن تمام دریافت‌های بنیادین (که با «واژگان بدوی» در پیوندند) توضیح ناپذیرند. این تبیین در استدلال-ورزی، برهان ریاضی و سامانه ارزشی حقیقت جای دارد. خارج از نام‌گرایی قابل تدوین ۲۱ که موجد عبارتهای مجاز، همان تبیین‌های تحمیلی «حقیقی» است، تنها گزاره‌های قابل بحثی وجود دارند که به گفته پاسکال: «اصلاً آزاد نیستند»، چرا که مربوط به «معنی رایج» واژه‌اند. پاسکال می‌افزاید که این به اصطلاح تبیین‌های چیزها، آن جا که با تبیین‌های مجاز در هم می‌آمیزند، یکی از کاستی‌های استدلالند.

پاسکال، در دیدگاه خویش، تنها به تبیین‌هایی توجه نشان می‌دهد که در مطابقت با مفهومی کارا در اثبات قضیه‌ای باشند. افزون بر آن، دریافت‌های بنیادین این گروه همچون زمان، مکان، وجود، که به این‌همان‌گویی‌های ۲۲ مضحک منجر می‌شوند، تبیین نمی‌شوند، بنا به [مقوله] شناخت بارز و شهودی که سرتاسر سامانه نظری او را شکل می‌دهد. نتیجه آن که توصیف معانی رایج به هیچ رو در دستور کارش نیست و هیچ یک از «قوانین تبیین» دومین بخش کتابچه، در مورد تبیین واژگان نویسان اعمال نمی‌شود. تبیین واژگان نویسان با هیچ یک از دو نمونه‌ی که پاسکال از آن استفاده کرده است همخوانی ندارد. تبیین واژگان نویسان با سامانه‌ای که در آن تعاریف، اصول بدیهی و اثبات [قضایا] به یکدیگر وابسته‌اند، جایی که اصلاح منطق در بستر ضابطه‌مندی ریاضی و تبعیت از شهود پا می‌گیرد، بیگانه است. این تبعیت از شهود برای استدلال

«واژگان کاملاً شناخته شده» و تبیین ناشدنی‌ای را فراهم می‌آورد. جا دارد که به این واژگان «واژگان توضیح داده شده‌ای (تبیین شده‌ای)» را، با تبیینی برای هر کدام، افزود. «واژگان توضیح داده شده» با تعلق نداشتن به این دو گروه «کمی مبهم» و «دو پهلو» است.

به این ترتیب، تبیین پاسکالی توضیح واژگان را با رفع ابهام و پیچیدگی‌شان به انجام می‌رساند: این تبیین نام‌گذاری دریافت‌های ضروری برای استدلال ورزی را تضمین می‌کند، هرگز جان‌شین دریافت‌های شهودی بنیادین نمی‌شود و سرانجام این که مستقل از معنی رایج واژه می‌باشد. این مربوط به حوزه اصطلاح‌شناسی است که در استدلال ورزی صورت‌پذیر و ریاضی به کار می‌رود و به دقت از پیچیدگی [مسئله] پیوند میان معناشناسی زبان و ساخت ابزارهای نمادین بایسته استدلال ورزی می‌پرهیزد. با این حال، برخی قواعد پاسکالی به تصریح معناشناسانه واحدهای زبان نیز می‌پردازد. قاعده‌ای که بنا به آن در «تبیین چیز» اختیاری وجود ندارد، و با این وصف به مشکلاتی در مورد «پیچیدگی‌های توضیح ناپذیر» بر می‌خورد، و در حوزه اصطلاح‌شناسی و واژگان‌نامه‌ها کاملاً کاربرد دارد.

در دیدگاه پاسکال، این آزادی مجاز «تبیین نام‌ها»، نه آزادی «تبیین چیزها»، تنها به دانشمند و پژوهشگر ریاضی‌دان مربوط می‌شود. پاسکال تصریح می‌کند که برای پژوهشگر ریاضی‌دان، خارج از واژگان بدوی «که به خودی خود درک می‌شوند» اصطلاحاتی که در هندسه (ریاضیات) استفاده می‌شوند «به اندازه‌ای آشکار و تعریف شده‌اند که برای درک آنها هیچ نیازی به واژگان‌نامه نیست». چنین است که واژگان‌نامه در جایی کارکردش آغاز می‌شود که استدلال ورزی ریاضی با تبیین‌هایش پایان می‌پذیرد.

با انحراف کامل [در مسئله] نام‌گذاری، تنها «تبیین چیز» پاسکالی، که همواره قابل چالش و کاملاً محدود است، می‌تواند در واژگان‌نامه بیان شود، زیرا تبیین نام‌ها ۲۳ نه هرگز به زبان مادری رایج مربوط است نه به معنی نشانه‌ها، بلکه بر عکس به فرآیند اصطلاح‌شناسانه نام‌گذاری پیوند می‌خورد. این «تبیین چیز» پاسکالی نه به معناشناسی نگاره ۲۴ نمی‌باشد که به نام‌آواشناسی ۲۵ بسیار ویژه‌ای که به نیازهای استدلال ورزی علمی پاسخ می‌دهد مربوط می‌شود. پاسکال و پس از او چندین منطق‌دان بسیار آشکارتر از مولفان منطق پرروای ۲۶، نشان می‌دهند تا چه اندازه تبیین دانشمندان که به دو فرآیند خردتر بخش شده، با تبیین معناشناسان واژگان زبان طبیعی بیگانه است. همچنین پاسکال نزدیکی نسبی تضاد تبیین نام‌ها و تبیین چیزها ۲۷ را با تبیین‌های اصطلاح‌شناسان نشان می‌دهد.

۲. دیدگاه‌های مغایر

همان‌گونه که پاسکال خاطر نشان ساخته است، تمام سنت‌های منطقی و فلسفی مربوط به تبیین هستند که در واژگان‌نامه جای ندارند. به نظرم می‌رسد که اغتشاش بزرگی در نتیجه تلاش بسیاری از دانشمندان، به ویژه بعد از لاینیز ۲۸ و در قرن ۱۸ م، برای گنجاندن این سنت در کارکرد واژگان‌نامه‌ها بوجود آمده است. همین موضوع در طرح «واژگان‌نامه مستدل»، که از فلسفه



هر یک موضوع توصیفهای بسیار به جایی هستند و گاهی عناصر نظریه‌پردازی‌های درخوری را فراهم می‌آورند. بهترین تبیین‌ها از دیگر اعمال تبیینی و از دیگر ارزشهایی که برای واژه تبیین وجود داشته است آگاه بوده‌اند اما این تبیین‌ها را به جای هم نمی‌گرفته‌اند و همواره از اینکه یکی را با ارجاع به اهمیت دیگری قضاوت کنند پرهیز می‌کرده‌اند. من در اینجا به انتقادهای کم اهمیت معاشناسان از تبیین سنتی واژگان‌نامه‌ها اشاره می‌کنم. [کسانی که] در حقیقت به گونه‌ای مبهم، این توصیفات ارزش‌های دیگری را برای تبیین می‌پذیرند، اما این کار را با به حاشیه راندن این ارزش‌ها انجام می‌دهند. دیدیم که پاسکال چگونه حل مشکل دو گانه تبیین چیزها و محدودیت‌های تبیین نام‌ها به کناری نهاده بود.

برخی، مانند کانت، از این مسئله فراتر رفته‌اند. به نظر او تنها ریاضی دارای تبیین‌های حقیقیست ۳۷، نظری که به تحمیل تبیین جدید و بسیار محدود کننده‌ای از فهم می‌شود. در مقابل، ژرولامو ساچیبری ۳۸، که یکی از ادامه‌دهندگان منطق رواقی در سمت و سوی مکتب پروویال است، در اثر خود منطق اثباتی ۳۹، به بحث درباره تبیین چیزها ۴۰ در واژگان‌نامه‌ها و تلاقی آن را با همین گونه تبیین در دانش-نامه‌ها می‌پردازد و بر دشواریهای کار از دیدگاه یک منطق‌دان معرفت‌شناس انگشت می‌گذارد. چنین تبیینی، که دیگر با «حق تلخیص» ساده تبیین نام‌ها مطابقت نمی‌کند، وجود یا امکان چیز تبیین شده و توجیه‌شدنی را پیش فرض می‌گیرد. به این چیز تبیین شده بعدها مورد ارجاع نشانه ۴۱ می‌گیرد. بدین ترتیب، حتی در ریاضیات نیز تبیینی این چنینی، که «واقعی» نامیده می‌شود، آنگاه که با یک قضیه وجودی مطابقت نمی‌کند، مشکل آفرین می‌شود. ساچیبری خط موازی را مثال می‌زند؛ تحول ریاضیات و فیزیک که در هماهنگی با تبیین دوباره هندسه اقلیدسی در مجموعه‌ای بزرگ تر اتفاق می‌افتد، درستی استدلال وی را، که به ساختن مفهومی کلی گرایش دارد، به خوبی روشن می‌سازد. در نگاه پروویال، تبیین حقیقی یا تبیین «شیئی»، برای توضیح محتوایی که قبلاً در یک واژه وجود داشته (ما می‌گوییم در مدلول نشانه واژگانی) ساخته

شناخت لاک برگرفته شده است، هم تکرار شده است. به ویژه دانش‌نامه ۲۹، فرآورده‌ایست آمیخته از معرفت‌شناسی مبتنی بر واژگان و اصطلاح‌شناسی - بدون تحلیلی روشن از این دو دیدگاه مکمل - و از شیوه‌ای آموزشی است که با کسانی چون فورتیر ۳۰ مطرح شده، به وسیله بریتانیکا راه اندازی شده (چمبرز ۳۱، نخستین بریتانیکا) و سرانجام توسط دیدرو ۳۲ و دالامبر ۳۳ بر عهده گرفته شده است. این دانش‌نامه الفبایی به نظر مکمل و نزدیک به واژگان‌نامه، چه یک زبانه چه چند زبانه، در غرب در قرن ۱۶ و ۱۷ م. به وجود آمده است. این دو شیوه متمایز نشده با دو نگرش مطابقت دارند، یکی معاشناسی واژگان و معنی در حوزه کاربرد را نظر دارد و دیگری دریافتها و تجسد آنها را در عبارات بررسی می‌کند. متأسفانه این مورد اخیر با واژگان و بافتی که نمایانگر آنهاست اشتباه گرفته شده است. تمام بحثهای پیرامون مفهوم کلی «تبیین» به اشتباه دچارند، اشتباهی که نه از کار دانشمندان، معرفت‌شناسان و منطق‌دانان و نه از کار متخصصین واژه‌نگار، بلکه از ابهامات ناشی از همگانی کردن دانش و درک ناراسا از اصالت هر کدام از این رویه‌ها سرچشمه می‌گیرد. نقطه پیوند در باب تبیین، به مانند دیگر زمینه‌ها، اصطلاح‌شناسی است که خود مانند واژگان‌نویسی دستخوش نظریه‌پردازی ناقص است. تداخل زبان‌شناسی و معاشناسی باعث روشن شدن مسئله واژگان‌نامه‌ها شده است. بر خلاف ظواهر، این تداخل از دوران روم باستان در زمان وارون ۳۴ وجود داشته است. سیسرون ۳۵ که در معرفت‌شناسی ارسطویی باقی مانده بود، به این معرفت‌شناسی هدفی عمل‌گرا بخشید. بلاغت هدف این معرفت‌شناسی بود، امری که توسط [مکتب] پروویال شناسانده می‌شود. معاشناسی در این مکتب مبهم است چرا که دستور زبان جهانی بی‌وقفه به سمت منطقی که خود بسیار زبانی است جهت داده می‌شود. معرفت‌شناسی ارسطویی نزد دیدرو به دریافت یگانه‌ای از تبیین، به ویژه در حوزه واژگان تخصصی منجر می‌شود. این در حالی است که دالامبر، به مانند پاسکال، نمی‌گذارد که آن چه بعدها جامعه‌شناسی زبان و عمل‌گرایی نامیده می‌شود تجربه معرفت‌شناسی ریاضی‌دان را، که به سمت دانشی درست هدایت شده است، مختل سازد. وی می‌نویسد: «برای رسیدن به حقیقت در بسیاری علوم، کافی است از کاربرد دریافت‌ها مشترک آنها آگاهی داشت. این کاربرد شامل بسط نظرات ساده است که این دریافتها در بر دارند و این همان چیزی است که تبیین کردن نامیده می‌شود» ۳۶.

از همان زمان، اثری تلفیقی درباره تبیین، مانند خودآموز معروف ریچارد رابینسن، تنها می‌تواند فهرستی از دیدگاه‌های سازش‌ناپذیر را تهیه کند و تلاش ورزد که آنها به هم پیوند دهد: ماموریتی ناممکن! در کنار چنین تلاشی که از سوی تاریخ‌دان فلسفه و منطق هدایت می‌شود، از دیدگاه معرفت‌شناس علمی، نظریه‌پرداز اصطلاح‌شناسی، زبان‌شناس معاشناس، نظریه‌پرداز ارتباطات و حتی امروزه از دیدگاه ذهن‌شناسی که کم و بیش رایانه‌ای شده، می‌توان راه‌های دیگری را پی گرفت. به نظر من، تمام اینها جذابند ولی هیچ‌کدامش نمی‌تواند آن گونه که باید و شاید به مفهومی کلی منجر شود که تمام کاربردهای تبیینی و تمام نظریه‌پردازی‌های این حوزه را در برگیرد. از سوی دیگر، تبیین ریاضی یا منطقی، تبیین اصطلاح‌شناسانه و تبیین واژگان‌نویسی

شده است، محتوایی که از اجزای ساده‌تری شکل گرفته است. پیشتر دیدگاه دالامبر را در این باره آوردیم: « جوهره چیزهای مورد بررسی در مقایسه با ما چیزی نیست جز بسط دریافتهایی ساده که در مفهومی که ما از این چیزها می‌سازیم پوشیده شده است» (همان جا. ص ۱۷). از نظر وی این تبیین‌ها نه تبیین « نام‌ها» است، چرا که به توضیح آنچه پاسکال تلخیص توسط یک واژه می‌نامد محدود نمی‌شود و نه تبیین «چیزها» است، چرا که این تبیین‌ها جوهره شئی را توضیح می‌دهند «نه آن گونه که هست بلکه آن گونه که آنها را شکل می‌دهیم. این گذار از هستی‌شناسی به روان‌شناسی شناختی ۴۲ تعیین‌کننده مرحله ای مهم در نظریه تبیین است، اما نه بیشتر از که دیگر جهشهای معرفت‌شناسی، تغییری را در کار تبیین اجتماعی باعث نمی‌شود. با این وجود، چندین منطق‌دان و معرفت‌شناس قرن ۱۹ م. به ویژه استوارت میل ۴۳ و آگوستن کورنو ۴۴ به کلیت مسئله اندیشیده‌اند. کورنو به گونه‌ای کارآمد، ملاحظات عملی را درباره انتقال شناخت و نه تنها در مورد تشکیل آنها برای واژه نویسان ارمغان آورده است.

۳. کارکردهای اجتماعی تبیین

کارکرد اجتماعی تبیین پیچیده است: این کارکرد به واژگان نامی‌هایی که مجموعه واژگان یک زبان را بررسی می‌کند محدود نمی‌شود. بلکه به حوزه ی فهرست واژگان، که موضوع آنها واژه های یک متن یا یک گفتمان است، به حوزه دانش نامه ها، آثار اصطلاح‌شناسانه، مقاله‌ها یا خودآموزهایی که دانش یا رشته‌ای را عرضه می‌کنند و به حوزه هنجارها، قوانین، رمزگان‌هایی که ارزشی مشخصی را به اصطلاحات یک زبان تخصصی می‌دهند تسری می‌یابد. حتی گاهی تبیین را، به گونه‌ای نامناسب، به اصطلاحات به کار برده شده برای یافتن واژه‌ای در بازی‌ای مانند واژگان متقاطع و یا در عبارات تبیینی آزاد که در ادبیات و ضرب‌المثل‌ها بسیارند بسط می‌دهیم. تبیین را با معادل‌های میان‌زبانی، که در واژگان‌نامه‌های دوزبانه نقش مشابهی را ایفا می‌کنند گسترش نمی‌دهیم (البته می‌توان این کار را کرد). به ندرت در [مقوله] تبیین، جمله‌های فی‌البداهه‌ای که در آموزش واژگان (گفتگوی بزرگسالان با کودکان و غیره) هستند گنجانده می‌شود.

حتی اگر به کارکردهای اجتماعی کنترل شده واژگان‌نامه و دانش‌نامه بسنده کنیم باز هم ابهامات مربوط به تبیین همچنان بسیار و مشهورند. برخی از این ابهامات زیاد جدی نیستند. این که تبیین معادل معنایی یا بخش دوم چنین معادله‌ای باشد امری قراردادی است. با این حال، متن موجود واژگان‌نامه، با بخش‌های حذف شده‌اش، خود گزاره تبیینی مبهمی است: گزاره «واژه X به معنی ...» از گزاره «آن چه X نامیده می‌شود (مدلول) ... است» تمایزپذیر نیست. بررسی این ابهام میان «معنی می‌دهد» و «است» که هم‌ریشه در حوزه معناشناسی زبَرزبانی ۴۵ دارد و هم در حوزه زبَرزبان‌نگاری ۴۶ گرفته شده، به خوبی به ویژه توسط ژ. ری دبو ۴۷ مورد پژوهش قرار گرفته است. ولی ابهامات دیگر جدی‌تر هستند. من ابهامی را که برای فهمیدن کارکرد اجتماعی تبیین، از اقتباس مقوله‌های منطقی-فلسفی، تابع دگرگونی‌های نظام‌های نظری، به وجود آمده‌است را مشخص کرده‌ام. اگر تاریخ، منطق و فلسفه و حتی واژگان‌نامه‌های فلسفی، اطلاعاتی وسیع در مورد موضوع به همراه داشته باشند، این اطلاعات را نمی‌توان

بدون احتیاط برای تحلیل آنچه تبیین اجتماعی-آموزشی نام دارد به کار گرفت. برای پذیرفتن این مسئله، خواندن مقاله عالی لاند ۴۸ به نام «تبیین» واژه، هم از نظر محتوای آن و هم از نظر تحلیل‌هایش، که زیاد هم مناسب واژگان‌نامه نیستند، و هم از نظر هشداریش در باره ابهام مفهوم‌هایی بی‌استفاده چون «تبیین واژه» و «تبیین چیز»، کفایت می‌کند.

آیا می‌توان گفت که نظریه تبیین واژگانی می‌تواند سنت‌های منطقی و فلسفی را کنار بگذارد؟ بی‌شک خیر، همچنان که نمی‌تواند نظریه‌های ضمنی و روشن اصطلاح‌شناسی را ندیده انگارد. این نظریه تبیین واژگانی باید همواره به تفاوتها و فرای آن، به سازش‌ناپذیری دیدگاه‌ها توجه نماید. دیدرو و دالامبر تنها متخصصین تبیین اجتماعی-آموزشی نیستند که خواهان به کارگرفتن مفهوم‌های منطقی-فلسفی در این تبیین باشند. در گذشته، بسیاری از دانش‌نامه‌نویسان تولید گونه‌شناسی‌هایی را که امروزه نامفهوم و بی‌استفاده است را آزموده‌اند. برخی از آنها هنوز جذبه خود را حفظ نموده‌اند. یک مورد نام‌بردنی، که مربوط به بزرگترین دانش‌نامه‌نویس دوران قرون وسطی یعنی ایزیدردو سوی ۴۹ است، سنخ‌شناسی چهارده گونه تبیین است. این سنخ‌شناسی از ماریوس ویکتورینوس ۵۰ (است که از طریق کاسیودور (Cassiodore) اقتباس شده و در کتاب دوم ریشه‌شناسی ۵۱ که مربوط به بلاغت است دیده می‌شود. ایزیدور از بن‌مایه تحلیلی این رشته و تمامیت فلسفه مدرسی ۵۲ دریافتهایی را، که ناهمخوانی‌های اندکی دارند، اتخاذ می‌کند. می‌دانیم که او این دریافت‌ها را با کاربرد تبیینی خودش، که بیشتر اوقات ریشه‌شناسانه در معنای قدیمی و افلاطونی واژه است مرتبط نمی‌کند.

در این باره، می‌توان دید که در دیدگاه‌های مدرن و ترکیبی، نه تنها همه سنت‌های غیر غربی، که سنت‌های سخنوری در خود غرب نیز را در حوزه تبیین از نظر دور نگه می‌دارند. حتی بزرگ‌ترین اندیشمندان این حوزه از قلم افتاده‌اند، در حالی که کسانی چون سیسرون و کانتیلین ۵۳، نظریه ارسطویی را با کاربرد اجتماعی تبیین، که بد نیست با کاربردی از واژگان‌نامه مقایسه شود، به روشنی بیان می‌کنند. کانتیلین به ویژه از اندیشه‌های ارسطو (نوع، گونه، تفاوت، خصیصه) سیسرون بهره می‌گیرد. برای مثال، سیسرونانشقا ق ۵۴ را، که مفهوم عملی ارادی ۵۵ را در خود دارد، در مقابل تقسیم ۵۶ قرار می‌دهد چرا که این دومی عنصر معنایی فراگستر ۵۷ را دارد و به کار تبیین واژگانی نمی‌آید. با این وجود، سیسرون این هردو را با تغییراتی و با هدفی غالباً حقوقی، در کاربرد بحث می‌گنجانند. در این راستا، وی با تخصیص دو هدف به عمل تبیین به طرح موضوع می‌پردازد: جستجوی مورد ارجاع نامی کاملاً شناخته شده و جستجوی نامی مناسب برای چیزی کاملاً مشهود. این جا برنامه دو گانه واژگان‌نویسی و اصطلاح‌شناسی بیان شده که با کاربردی دیگر، یعنی کاربرد تفسیر قانونی پیوند می‌یابد. اما سنجة کاربردی که کانتیلین به خدمت می‌گیرد، سنجه‌ایست که مثال و تبیین را به ویژه در واژگان‌نامه به هم می‌پیوندد. او همچنین تفاوت‌های عمیق قواعد تبیینی مربوط به یک واژه را از قلم نمی‌اندازد. او می‌افزاید که این گوناگونی تبیین‌ها ۵۸ زیاد اهمیتی ندارند اگر به تعارض در مورد معنی نیانجامند. ۵۹ این گوناگونی تبیینها در حوزه درک ۶۰ برای بحث‌های روشنفکرانه مفیدند نه برای دعای حقوقی. به این ترتیب، نظریه‌ای کاملاً کاربردی از تبیین، نکته سنجی‌های فلسفی را کنار می‌گذارد. شاید در واژه‌نویسی، برای تعیین مرز حقوق مشروع

نظریه‌ای، کمبود کسی چون کانتیلین احساس می‌شود.

مرز بندی

از تبیین‌های هستی‌شناسانه، که امروزه به اندیشه در نمی‌آیند، تا کارکرد واژگان‌نامه‌ها بسیاری از دریافته‌ها با دریافت کلی تبیین مطابقت کرده و می‌کنند. پیوند آنها در سنت‌های نظری مانند فلسفه، منطق، امروزه فلسفه زبان روزمره و عمل‌گرا، ذهن‌گرایی، بلاغت، واژگان‌نویسی و حقوق، تداخل این حوزه‌ها و استقلالشان را ترسیم می‌کند. تبیین واژگان‌نامه‌ای کاملاً به حوزه کاربرد تعلق دارند؛ تبیین اصطلاح‌شناسانه میان دو سنت جای دارد و این حضور دو گانه به نتایجی مانند نتایج [نظر] دیدرو، که هم توهم آفرینند و هم مؤثرند، می‌انجامد. نقد یک سنت توسط دیگری مفید است، اما این کار همواره ابهام‌زاست. نقد ضعف‌های منطقی و آشکار تبیین واژگان‌نامه‌ها به نام تبیین علمی و نقد ضعف‌های زبان‌شناسانه، به نام تحلیل معنایی، یا «نماد عام»، ۶۱ است، که به همان اندازه ناسودمند است که نقد اختیاری بودن نام‌گذاری‌ها به نام هماهنگ‌سازی واژگان، یا نقد اختیاری بودن تبیین‌های علمی به نام کاربرد رایج، به همان گونه که منتقدان زبان ویژه علوم این کار را انجام می‌دهند. تبیین واژگان‌نامه‌ای باید در رابطه با مسائلی مانند معناشناسی زبان‌های طبیعی باشد و متناسب با تولید گفتمانی آموزشی رسمی، و شبه بلاغی، ولی متفاوت، که مانند آن به حوزه کاربرد اجتماعی گفتمانها تعلق داشته باشد. دریافت‌های چون «شبه هم معنایی»، «کلیشه‌های فرهنگی»، «نماد ارجاعی» یا «معناشناسی وندها» تنها زمانی دارای ارزشی مفیدند که در درون نظریه‌ای کاربری گنجانده شوند. از این دید، تضادهای خلاقیت‌های علمی و بازتولید آموزشی، تضادهای

انتقال دانش و سرمایه‌گذاری ایدئولوژیک، یعنی تضادهای میان آموزش و بلاغت اجتماعی، به همان اندازه مهم‌اند که تحلیل‌های محتوایی منطقی-معنا شناسانه. وانگهی، تداوم ایجاد شده توسط واژگان‌نامه‌ها میان گروه‌بندی، تبیین و مثال، با تداوم تبیین و مباحثه در فن بلاغت، یا تبیین-استدلال در منطق و ریاضی، با تفاوت‌های عمیقی مقایسه شدنی است. و در آخر این که اهداف واژگان‌نامه‌ها، به عنوان موضوعی اجتماعی، اندک مجال‌ی برای تبیین کنندگان در مقایسه با سنت باقی می‌گذارد. بدین ترتیب، وارد کردن تحلیل معنایی آشکار و منسجم در توصیفی به سامان از واژگان تنها گرایشی، از نظر اجتماعی، در حاشیه خواهد ماند، مگر این که در کار فرآوردن توصیفی خواندنی «توسط ماشین» باشیم.

تمام دام‌های مسیر تبیین یک واژگان‌نامه از بار عاطفی و نظری آن، جوهره تاریخی بلاغی آن تا ابهام مرزهای میان ذکر خصیصه‌های پایدار مناسب و ذکر خصیصه‌هایی ویژه و حتی اتفاقی، به برنامه‌های بستگی دارند که تا اندازه‌ای ناآشکار است و نه الزاماً به کاستی‌های الگوی نظری‌ای که با آن تناسبی ندارد. تصادفی نیست که واژه‌نگاران بزرگی چون جانسون ۶۲، گرمیما ۶۳ و لیتره ۶۴ بیشتر (چه آن را بپذیرند یا نه) نگران تاثیر اجتماعی در باب تبیین هستند تا نگران دقت نظری یا حتی بلاغت آن. این موضوع برای مشی متن‌شناسی [مقوله] مثال نیز چنین است. اصلاً نمی‌توان در دگرگونی‌های کاربرد تبیین واژگان‌نامه‌ها از قرن ۱۷م پیشرفت‌ی غیر از پیشرفت‌های آموزشی را دید. جی اسمن ۶۵ می‌پرسد که آیا تبیین سودمند است؟ بی‌شک تبیین می‌تواند کم و بیش، تنها در رابطه با استفاده‌کنندگان حقیقی یا مجازی، سودمند باشد. اگر تبیین اصلاً مهم نبود، وجود نداشت.

پاورقی‌ها:

1. Alain Rey (۱۹۹۰), « Polysémie du terme définition », in La définition, Centre d'études du lexique, pp. ۱۳-۲۲, Paris, Larousse.
 2. Définition
 3. (λογος σο βριστιχ) به یونانی
 4. R. Robinson
 5. Synonymie périphrastique
 6. Métalangage
 7. Stoïcien
 8. Wittgenstein
 9. Métalinguistique
 ۱۰. Lavoisier
 ۱۱. Guyton de Morveau
 ۱۲. Lewis Carroll
 ۱۳. Lewis Carroll (۱۹۷۱), Alice à travers le miroir, Aubier-Flammarion, Paris.
 ۱۴. Humpty-Dumpty
 ۱۵. There's a nice knock-down argument for you.
 ۱۶. Sèmes
 ۱۷. Cratyle de Platon
 ۱۸. Jabberwocky
 ۱۹. Mot-valise (portmanteau word).
 ۲۰. Esprit géométrique
 ۲۱. Nominalisme formalisable
 ۲۲. Tautologie
 ۲۳. Definitio nominis
 ۲۴. Sémasiologie
 ۲۵. Onomasiologie
 ۲۶. La Logique de Port-Royal
 ۲۷. Definitio rei
 ۲۸. Leibniz
 ۲۹. Encyclopédie
 ۳۰. Furetière
 ۳۱. Chambers
۳۲. Diderot
 ۳۳. D'Alembert
 ۳۴. Varron
 ۳۵. Cicéron
 ۳۶. Éléments de la philosophie, IV.
 ۳۷. Hat nur Mathematik Definitionen
 ۳۸. Gerolamo Sacchieri
 ۳۹. Logica demonstrativa (۱۶۹۷).
 ۴۰. Definitio quid rei
 ۴۱. Référent
 ۴۲. Cognitive
 ۴۳. Stuart Mill
 ۴۴. Augustin Cournot
 ۴۵. Sémantique métalinguistique
 ۴۶. Métalexicographie
 ۴۷. J. Rey-Debove
 ۴۸. Lalande
 ۴۹. Isidore de Séville
 ۵۰. Marius Victorinus
 ۵۱. Etymologicae
 ۵۲. Scolastique
 ۵۳. Quintilien
 ۵۴. Divisio
 ۵۵. Intentionnel
 ۵۶. Partitio
 ۵۷. Extentionel
 ۵۸. Finitionum diversitas
 ۵۹. Si sensus non pugnans
 ۶۰. Comprehensio
 ۶۱. Prototypique
 ۶۲. Johnson
 ۶۳. Les Grimm
 ۶۴. Littré
 ۶۵. J. Hausmann